

توسعه مدارک قرآنی قواعد فقهی

خالد غفوری*
حامد معرفت*

چکیده

بر اساس برخی نظریه‌ها بخش زیادی از ظرفیت فقهی قرآن کریم همچنان به حالت قوه باقی مانده است و در صورت مراجعه مجدد و تغییر نگرش به قرآن، مدارک قرآنی احکام و قواعد فقهی قابل افزایش است. پژوهش حاضر با روش مقایسه و تحلیل می‌کوشد در محدوده‌ی نه قاعده فقهی، نخست میزان آیات مورد استناد را شمارش کند، سپس آیات دیگری را که از لحاظ لفظی، محتوایی یا حکمی، مشابه آیات مورد استناد بوده، شناسایی کند. ضمن آنکه به روش جامع‌نگری، آیاتی را که می‌تواند به عنوان مستند فقهی قرار گیرد، به دست آورد. نتایج پژوهش آن شد که در مورد نه قاعده فقهی در کتب گوناگون، در مجموع هجده آیه مورد استناد فقها قرار گرفته است. ۳۴ آیه جدید نیز که مشابه آن آیات بودند و تقریباً در همان سطح دلالتی قرار دارند، شناسایی و عرضه شد. افزون‌براین نگاه جامع‌نگرانه در تمامی قواعد نه‌گانه جاری بود و توانست با ضمیمه ده‌ها آیه به یکدیگر، مستند قابل اعتمادی برای هر یک از قواعد ایجاد می‌کند. این نتایج که فقط در محدوده نه قاعده به دست آمد، به روشنی نشان می‌دهد مدارک قواعد فقهی قابل توسعه بوده، تعداد آیاتی از قرآن کریم که ظرفیت فقهی دارند، بیش از مقداری است که تاکنون شناسایی شده است.

واژگان کلیدی: قرآن، فقه، قاعده فقهی، ظرفیت فقهی، مستند قرآنی، آیات الاحکام.

* عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه (m_qafori2005@yahoo.com).

** دکتری علوم قرآن و حدیث و پژوهشگر مؤسسه تمهید (hamed.marefat@gmail.com).

مقدمه

روشن است که هرچه فقه قرآنی تر باشد، اتقان و اطمینان به آن افزایش می‌یابد و به دلیل فرامذهبی بودن قرآن، امکان گفت‌وگو میان مذاهب فقهی گوناگون را هموار می‌سازد. با این حال مشهور است که فقط پانصد آیه به‌عنوان آیات الأحكام شناخته می‌شود (زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۳۰ / فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵) و حتی برخی به کمتر از این مقدار نیز نظر داده‌اند (ر.ک: فاکر میبیدی، ۱۳۸۶، ص ۵۲). امروزه گفتمان‌هایی وجود دارد که ظرفیت فقهی قرآن کریم را بسیار بیشتر از این مقدار می‌شمرد. برخی معتقدند با تغییر نگرش می‌توان تا حدود دو هزار آیه را دارای ظرفیت فقهی دانست (معرفت، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۲۸). برخی سه هزار آیه (صادقی فدکی، ۱۳۹۰، ص ۴۴) و حتی برخی تمامی قرآن کریم را واجد چنین ظرفیتی می‌دانند و محدودیتی برای استفاده فقهی از هیچ آیه‌ای قائل نیستند (نقی پورفرد، ۱۳۸۴، ص ۲۵۴). یکی از بهترین روش‌ها برای کشف تعداد آیات الأحكام، تحقیقات میدانی و شمارش آیات مربوطه است. در یک تحقیق میدانی، حدود نهصد آیه دارای ظرفیت فقهی گزارش شده است (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۴۸) که به‌خوبی نشان می‌دهد تعداد آیات الأحكام نزدیک به دو برابر عدد مشهور است. در تحقیق دیگری، کتاب *الجامع لأحكام القرآن* قرطبی مورد مطالعه قرار گرفته، مشخص شده است نویسنده تعداد دو هزار آیه را در مباحث فقهی دخالت داده است (فاکر میبیدی، ۱۳۸۶، ص ۵۳). این تحقیقات فقط به بررسی موردی عملکرد فقها بسنده کرده‌اند، اما اگر این پیش‌فرض را نیز اضافه کنیم که برخی آیات، واجد ظرفیت فقهی کشف نشده‌اند، آمار افزایش می‌یابد. ضمن اینکه روش‌های نوینی چون جامع‌نگری - به معنای نگاه کلی به مجموعه آیات و استخراج حکم کلی از آن که در ادامه مقاله توضیح داده خواهد شد - نیز می‌تواند منشأ استدلال‌های فقهی قرار گیرد و ظرفیت فقهی قرآن را توسعه بخشد. با این اوصاف شاید بتوان گفت تعداد مستندات قرآنی احکام، بسیار بیشتر از مقدار مشهور می‌باشد.

مقاله حاضر می‌کوشد در هر سه بُعد، یعنی شمارش آیات مورد استناد در کتب

فقهی (که باعنوان آیات مورد استناد از آن یاد می‌کنیم)، اضافه‌کردن آیات دارای ظرفیت ولی مغفول‌مانده (که باعنوان آیات جدید قابل استناد از آن یاد می‌کنیم) و نگاه جامع (که باعنوان جامع‌نگری از آن یاد می‌کنیم)، آمار کامل‌تری از میزان مدارک قرآنی قواعد فقهی به‌دست آورد.

۱. مفهوم‌شناسی قاعده فقهی

تعاریف گوناگون و کمابیش مشابهی از قاعده فقهی مطرح شده است (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۳/فاضل، [بی‌تا]، ص ۸/سانو، ۱۴۲۳، ص ۳۲۷). به‌نظر می‌رسد تعریف کامل و درعین‌حال ساده قاعده فقهی این‌گونه است: «احکام کلی شرعی» (معرفت، ۱۳۹۱، ص ۱۵). این تعریف در عین سادگی کاملاً جامع و مانع است؛ زیرا احکام، به‌منزله جنس بوده، قیود «کلی» و «شرعی» به‌منزله فصل و به‌ترتیب احکام فقهی جزئی و احکام اصولی را خارج می‌کند.

کلی‌بودن از ارکان قاعده فقهی است. قواعد فقهی ماهیتی مشابه دیگر احکام فقهی دارند و تنها وجه تفاوت قواعد فقهی، شمول و فراگیربودن آن است که در بسیاری ابواب یا دست‌کم بسیاری از مسائل یک باب فقهی کاربرد دارند (ر.ک: محقق داماد، ۱۴۰۶، ص ۲-۳).

قواعد فقهی برزخی میان قواعد اصولی و مسائل معمول فقه است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۳-۲۴). شباهت قواعد فقهی با قواعد اصولی در کلی‌بودن و سرمنشأ قرارگرفتن برای صدور احکام جزئی می‌باشد. تفاوت اصلی میان دو گونه این است که قاعده فقهی مستقیماً حکمی شرعی است، بر خلاف قواعد اصولی که غالباً واسطه رسیدن به حکم شرعی‌اند (ر.ک: نائینی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۹/محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۲-۳)؛ به‌عبارت‌دیگر نسبت قواعد اصولی با مسائل برداشت‌شده از آن، نسبت استنباط و توسیط است، ولی نسبت قواعد فقهی با مسائل برداشت‌شده از آن، نسبت تطبیق است (حیدری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۹۱). نسبت تطبیق یعنی قاعده فقهی، حکم عامی است که مصادیق متعدد دارد و با پیدایش مورد فقط عملیات

انطباق صورت می‌گیرد و حکم جدیدی صادر نمی‌شود.^۱

۲. روش پژوهش

نظر به اینکه مطالعه موردی همه ابواب و کتب فقهی، کار بسیار مفصل و مجال بیشتری می‌طلبد، در پژوهش حاضر برای نمونه نُه قاعده فقهی انتخاب شده، برای کشف مستندات قرآنی آنها به بررسی مشهورترین کتاب‌های قواعد فقهی پرداخته شده است. البته برای تکمیل پژوهش به کتاب‌های دیگری که عنوان قواعد فقهی ندارند، ولی به مستندات قرآنی قواعد فقهی توجه کرده‌اند، مراجعه شده است.

از آنجاکه ماهیت قواعد با یکدیگر تفاوتی ندارد، در صورت اثبات فرضیه در این محدوده که طیف قابل توجهی از قواعد را دربرمی‌گیرد، می‌توان نتیجه را به قواعد دیگر نیز تسری داد، ولی برای شناسایی آیات جدید، از چند روش بهره گرفته شده است که در ذیل بدان خواهیم پرداخت.

۲-۱. جمع‌آوری بر مبنای مشابهت

باتوجه به اینکه مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی توسعه‌پذیری مدارک قرآنی قواعد فقهی است، همه کوشش نویسنده معطوف به یافتن آیات جدیدی است که مشابه آیات مورد استناد فقها باشد. مشابهت یا لفظی یا محتوایی یا حکمی است. مشابهت لفظی همچون دو آیه نفی ضرر: «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا» (بقره: ۲۳۱) و «وَلَا تَضَارُّوهُنَّ لِنُضِيقُوا عَلَیْهِنَّ» (طلاق: ۶/ر.ک: سرفصل «قاعده لاضرر» از همین مقاله). مشابهت محتوایی مانند دو آیه «أوفوا بالعقود» (مائده: ۱) و «أوفوا بالعهد» (اسرا: ۳۴)؛ مشخص است که عهد و عقد، قدر مشترک فراوانی با یکدیگر دارند (ر.ک: سرفصل «قاعده صحت» از همین مقاله). مشابهت حکمی بدان معناست که بتوان مشابه حکم

۱. چند تفاوت دیگر نیز ذکر شده است که از اهمیت کمتری برخوردارند و به جهت اختصار از ذکر آن صرف نظر می‌شود (برای آشنایی با تفاوت‌های دیگر، ر.ک: فاضل، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۴-۱۹).

برداشت شده از یک آیه را از آیه دیگری نیز برداشت کرد، بی آنکه مفاد و محتوای آنها یکی باشد؛ مانند «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» (مائده: ۱) که مستند قاعده لزوم است، ولی آیه «یا ایها الذین آمنوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف: ۲-۳) به طریق اولی بر قاعده لزوم دلالت دارد (ر.ک: سرفصل «قاعده لزوم» از همین مقاله).

براین اساس صحت دلالت آیات مورد استفاده فقها بررسی نشد؛ زیرا رسالت این پژوهش، بر این امر نیست؛ بنابراین گرچه دلالت برخی آیات مورد استناد فقها جای تردید دارد، ولی مناقشه در پیش فرض و شک در دلالت برخی از آنها، تأثیری در اثبات فرضیه این پژوهش ندارد؛ زیرا در تحقیق حاضر، در کنار هریک از آیات مورد استناد فقها، تعدادی آیه جدید قرار داده شده است؛ براین اساس فقط کافی است پیش فرض نسبت به تعدادی از آیات صحیح باشد تا فرضیه پژوهش اثبات شود؛ زیرا فرضیه پژوهش بر تعداد آیات مورد استناد تمرکز ندارد، بلکه بر توسعه پذیری این تعداد تمرکز دارد.

در پایان اگر کسی بگوید برخی آیاتی که در پژوهش حاضر به عنوان آیه جدید معرفی شده است، پیش تر برای اثبات قواعد دیگری استفاده شده اند یا حتی در برخی تفاسیر نکات فقهی مذکور از آیه برداشت شده است و در نتیجه ذکر آن ذیل قاعده جدید به معنای افزایش تعداد آیات الأحکام نیست، در پاسخ گفته می شود: اولاً، فرضیه پژوهش بر توسعه مدارک است؛ بنابراین اینکه بتوان از یک آیه که بر فرض فقط برای اثبات یک قاعده استفاده می شده است، برای اثبات قاعده دیگری نیز بهره گرفت، به معنای توسعه دلالتی آیه است. ضمن آنکه برخی آیات اشاره شده در تحقیق، هیچ سابقه ای ذیل قواعد دیگر ندارند؛ ثانیاً، مبنای ما برای جدید دانستن یک آیه، عدم درج آن در کتب قواعد فقهی است؛ براین اساس اگر بر فرض مفسری ذیل آیه به نکته فقهی موجود در آیه اشاره کرده باشد، باز هم فرضیه پژوهش حاضر را اثبات می کند؛ زیرا نشان می دهد این مدارک از نظر پژوهشگران حوزه فقه، دور مانده است.

۲-۲. بسنده کردن به قابلیت استناد، نه استناد قعطی

در پژوهش حاضر، از ورود به بررسی تفصیلی محتوایی و نحوه استدلال آیات و نقض و ابرام‌ها پرهیز شده است؛ چراکه هدف اصلی تحقیق، کشف آیات جدیدی است که «می‌تواند» - نه حتماً - در جهت اثبات قاعده مورد تمسک قرار گیرد؛ بنابراین ذیل هر آیه، اشاره‌وار وجه دلالت آن بر قاعده ذکر می‌شود تا اثبات شود آیه قابلیت بررسی را دارد. رسالت پژوهش حاضر در همین اندازه بوده، قضاوت نهایی در دلالت آیات به فقها واگذار شده است.

به‌هر حال اگر کسی بگوید برخی آیات که برای نخستین بار در پژوهش معرفی شده‌اند و دلالت صریحی بر اثبات قواعد مذکور ندارند، در پاسخ باید گفت: دلالت این آیات کمتر از برخی آیات و حتی روایات مورد استناد فقها نیست؛ برای نمونه شیخ انصاری در رساله لاضرر، به این روایت تمسک می‌کند:

شخصی در خرید حیوان مریضی که قیمت پایینی دارد، شریک می‌شود، به این امید که پس از خرید، حیوان را ذبح کرده و سر و پوست حیوان را به وی بدهند، اما پس از خرید، حیوان سلامت خود را بازیافته می‌یابد و قیمت آن چند برابر می‌شود. به‌گونه‌ای که ذبح آن به‌صرفه نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در این صورت شخص نمی‌تواند اصرار بر ذبح و دریافت سر و پوست بکند؛ چراکه باعث ضرر شریکدیگر می‌شود که مالک کل حیوان است. تنها می‌تواند مبلغی متناسب با قیمت فعلی حیوان دریافت نماید (انصاری دزفولی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۱).

مامقانی ذیل این فراز چند روایت مشابه دیگر عرضه می‌کند؛ یکی از آنها صحیحه بزنتی است؛ بدین مضمون که هرکس آسیبی به مسیر مسلمانان وارد سازد، ضامن خواهد بود (مامقانی، ۱۳۵۰، ص ۳۳۱). وی در پاسخ به این پرسش که مورد روایت خاص است و نمی‌توان در دیگر موارد بدان تمسک کرد، توضیح می‌دهد که در آسیب‌رساندن، تفاوتی میان راه - که مورد روایت است - و غیر راه نیست و می‌توان حکم روایت را از آسیب به راه، به دیگر موارد سرایت داد (همان).

همچنین می‌توان به روایاتی که فیروزآبادی در شرح کفایه آورده است، اشاره کرد (ر.ک: فیروزآبادی، ۱۴۰۰، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۳) و آنچه آیت‌الله مکارم شیرازی ذکر کرده

است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۸-۴۴) که بسیاری از آنها فقط درباره قضیه‌ای خاص‌اند، ولی در ضمن روایات دالّ بر قاعده لاضرر قرار گرفته‌اند.

نتیجه اینکه آیاتی که در پژوهش حاضر به‌عنوان نخستین بار معرفی شده است، از حیث دلالت، از بسیاری از آیات و روایات درج‌شده ذیل قواعد، کمتر نیستند و ذکر آن به‌عنوان مستند، خالی از وجه نیست؛ هرچند در مقایسه با برخی روایات صریح باب، از ارزش دلالتی ضعیف‌تری برخوردار باشد.

از سوی دیگر از آنجاکه هدف پژوهش، گردآوری آیاتی است که «قابلیت مستند قرارگرفتن» را داشته باشند، لازم است همه مستندات با هر سطح از دلالت - اعم از دلیل قطعی یا ضعیف یا محتمل - گردآوری شوند؛ بدین ترتیب دست پژوهشگران بعدی باز خواهد بود که خود از میان آنها آنچه را شایسته می‌دانند، به‌کار بندند؛ همان‌گونه که دأب جوامع روایی چون وسائل و مستدرک وسائل این‌گونه است.

درنهایت اگر دلالت برخی آیات کامل نباشد، دست‌کم به‌عنوان مؤید می‌توانند نقش ایفا کنند. کاملاً روشن است که مؤیدات قرآنی گرچه به حد دلیل قطعی نرسند، ولی وجهه قرآنی کار را به‌مراتب بالاتر می‌برند و نظر به فرامذهبی‌بودن قرآن کریم، زمینه گفت‌وگو و پذیرش احکام را برای دیگر مذاهب فراهم می‌آورند.

۲-۳. استفاده از روش جامع‌نگری

در پژوهش حاضر پس از ارائه آیات جدید، در مرحله بعد، از شیوه جامع‌نگری بهره گرفته شده است تا تعداد آیات بیشتری به‌عنوان مستند قاعده ارائه شود. در توضیح جامع‌نگری می‌توان گفت برخی آیات به‌تنهایی دلالت مطلوبی برای اثبات قاعده ندارند، ولی اگر در کنار یکدیگر قرار گیرند، می‌توانند مستند محکمی برای قاعده به‌حساب آیند (ر.ک: معرفت، ۱۳۹۴، ص ۳۰). استفاده از این ابزار، یکی از روش‌های قدیمی درمیان فقهاست که به فراوانی درمورد روایات به‌کار گرفته شده است. به گفته بحرانی محدث و فقیه بزرگ شیعی، غالب قواعد کلی فقه از تتبع موارد جزئی و ضمیمه‌کردن آنها به یکدیگر به‌دست می‌آید؛ همان‌گونه که قواعد نحوی از تتبع کلام عرب به‌دست

آمده است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۶۰). ایشان از همین روش برای کشف ملاک مزارعه جایز استفاده می‌کند و می‌نویسد: «تمام صورت‌های ممکنه برای اشتراک در زراعت، چه به صورت جزئی و چه به صورت کلی، همگی جایز است» (همو، ج ۲۱، ص ۳۲۳). وی در ادامه برای اثبات این حکم کلی، چندین روایت جزئی در مورد مزارعه ذکر می‌کند (همان، ص ۳۲۳-۳۲۴) و در پایان می‌فرماید: «ظاهر این اخبار پس از ضمیمه‌شدن به یکدیگر [اثبات] همان ملاک پیش‌گفته است» (همان، ص ۳۲۴).

۳. بررسی موردی قواعد فقهی و مستندات قرآنی آن

پس از مباحث مقدماتی، به بررسی موردی نه قاعده فقهی خواهیم پرداخت تا مشخص شود فقها چه تعداد آیه برای اثبات این قواعد به کار بسته‌اند و چه تعداد آیه دیگر نیز می‌تواند به عنوان مستند مطرح شود.

۳-۱. قاعده لاضرر

قاعده لاضرر که به آن قاعده ضرر و نفی ضرر نیز می‌گویند، یکی از مشهورترین و شایع‌ترین قواعد فقهی است. وجه تسمیه آن، روایت مشهور نبوی است که در ضمن آن می‌فرماید: «لاضرر و لاضرار» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۲۸۰/طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۶۴). مفاد قاعده یکی از این دو امر است: ۱. اخبار از عدم وجود هرگونه حکم ضرری در تشریحات اسلامی؛ ۲. حکم شارع مبنی بر انتفاء موضوع حکم ضرری به اعتبار عدم جعل حکم بر آن (مشکینی، ۱۴۱۶، ص ۲۰۳). منشأ اختلاف در مفاد قاعده، اختلاف فقها در مدلول روایات بوده که از محل بحث ما خارج است. در هر صورت هر دو بیان در غالب موارد یکسان‌اند و در مقام عمل، تفاوت چندانی ندارند (همان، ص ۲۰۴). مجرای قاعده نیز تمامی احکام تکلیفی و وضعی را شامل می‌گردد (همان). فقها ذیل روایت، مباحث مبسوطی درباره معنای ضرر و ضرار و معنای نفی ضرر و اینکه آیا ضرر وجودی است یا عدمی و... بیان کرده‌اند (ر.ک: انصاری دزفولی، ۱۴۱۴، ص ۱۰۵/بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۱۴). باتوجه به اینکه تمامی مباحث ذیل روایت

مطرح می‌شود، از ذکر آن اجتناب می‌کنیم.

عمده مستند قاعده، روایات است که تعداد آن به بیش از بیست روایت می‌رسد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۸-۴۴). برخی به دلیل عقلی، اجماع و بنای عقلا نیز اشاره داشته‌اند (اصفهانی، ۱۴۱۰، ص ۱۰/ محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۱، صص ۱۳۱ و ۱۵۱/ بجنوردی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۲۵۱)، ولی هیچ‌یک از کتاب‌های مورد مطالعه به ادله قرآنی تمسک نکرده‌اند؛ به‌جز محقق داماد که به‌صورت گذرا به چهار آیه اشاره کرده است (محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۱، صص ۱۳۱ و ۱۵۱) که در ادامه خواهد آمد.

۱-۳-۱. آیات مورد استناد

فقه‌ها برای اثبات قاعده به برخی آیات شریفه استناد کرده‌اند که عبارت است از:

لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ (بقره: ۲۳۳).

وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا (بقره: ۲۳۱).

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يوصى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ (نساء: ۱۲).

وَلَا يَضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ (بقره: ۲۸۲).

۲-۳-۱. آیات جدید قابل استناد

گذشته از آیات مذکور می‌توان به آیات ذیل نیز تمسک کرد:

أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكُنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أَوْلَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَآتَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَرْضِعْ لَهُ الْآخَرَىٰ (طلاق: ۶).

وجه استدلال به آیه مذکور آن است که خصوصیت همسر بودن در ممنوعیت ضرررسانی، دخالتی ندارد؛ بنابراین می‌توان حکم آیه را از ضرررساندن شوهر به همسر، به دیگر موارد ضرررسانی توسعه داد. دلالت این آیه مشابه آیاتی است که پیش از این برای اثبات قاعده، مورد استفاده قرار گرفته بود.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (توبه: ۱۰۷).

وجه استدلال به این آیه نیز همانند آیه پیشین است.

۳-۱-۳. جامع‌نگری آیات

در مورد قاعده لاضرر می‌توان از روش جامع‌نگری نیز استفاده کرد؛ بدین‌بیان که با گذری بر آیات قرآن کریم مانند آیات پیش‌گفته، آیات نفی عسر و حرج، آیات نفی وِزر، نفی عقاب بلائیان، آیات دالّ بر لزوم عدالت و... درمی‌یابیم که هر جا ضرری متوجه دیگری بوده است، دستور به جبران داده شده یا به‌طور کلی نفی شده است. کثرت موارد و عدم وجود حتی یک مورد نقض قطعی، اطمینانی عرفی به‌ارمغان می‌آورد که فحوای عام قرآن و مذاق شارع با مطلق ضرر ناسازگاری دارد؛ بنابراین هرگاه با موردی برمی‌خوریم که ضرر جبران‌نشده‌ای در میان باشد، آن را خلاف مذاق شارع و خلاف فحوای عام قرآن قلمداد می‌کنیم و حکم به نفی آن می‌دهیم.

۳-۲. قاعده ارشاد

مفاد قاعده، وجوب ارشاد و تعلیم جاهل به مسائل دینی به‌وسیله عالم است؛ از این رو گاهی از قاعده مذکور به «وجوب آگاهی جاهل بر عالم» و گاهی به «هدایة الضال» یاد می‌شود (ر.ک: مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۴ / شیرازی، [بی‌تا]، ص ۱۹۶). تفاوت این قاعده با امر به معروف و نهی از منکر این است که قاعده ارشاد در مورد جاهل جاری می‌شود، ولی امر به معروف و نهی از منکر در مورد عالم. همچنین ارشاد با صرف ابلاغ انجام می‌شود، ولی امر به معروف و نهی از منکر تا حصول نتیجه ادامه می‌یابد (مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۳، ج ۱۰، ص ۹۹-۱۰۰). البته نباید فراموش کرد که امر به معروف و نهی از منکر در برخی اطلاقات، اعم است و شامل قاعده ارشاد نیز می‌گردد (همان).

در اثبات این قاعده به روایات متعددی تمسک شده است. همچنین تسالم بر مسئله و ادله تبلیغ نیز در شمار ادله قرار گرفته‌اند (ر.ک: مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۴-۳۵)، اما از میان آیات قرآن کریم فقط به یک آیه تمسک شده است.

۱-۲-۳. آیه مورد استناد

در کتب قواعد فقهی فقط به یک آیه استناد شده است:
 وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه: ۱۲۲/ ر.ک: مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۳۴).

۲-۲-۳. آیات جدید قابل استناد

گذشته از آیه مورد استناد فقها، می توان به این آیات شریفه نیز استناد نمود:
 وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
 (آل عمران: ۱۰۴).

در مورد وجه استدلال آیه باید گفت آیه شریفه به صراحت امر می کند که باید گروهی از مؤمنان دعوت به خیرات کنند که قطعاً شامل دعوت و ارشاد به امور دینی است. بی شک دلالت این آیه کمتر از دلالت آیه پیشین نیست.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يَكْلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يَزَكِيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (بقره: ۱۷۴).
 إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (بقره: ۱۵۹).

وجه استدلال به دو آیه مذکور آن است که گرچه این آیات، علمای اهل کتاب را مورد نکوهش قرار می دهد، ولی به طور مسلم یهودی بودن دخیلی در نکوهش ندارد و ملاک، کتمان حقایق است؛ بنابراین دانشمندان اسلامی نیز وظیفه دارند آنچه از امور دینی می دانند، برای مردم بی اطلاع بیان دارند.

وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (انبیاء: ۷).
 وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
 (نحل: ۴۳).

اگر رجوع جاهل به عالم لازم باشد که آیات مذکور بدان تصریح دارند، به دلالت التزامی می توان برداشت کرد که پاسخ دادن عالم نیز به پرسش ها و نیازمندی های افراد جاهل، واجب است.

۳-۲-۳. جامع‌نگری

می‌توان گفت آیاتی که وظیفه پیامبران را تبلیغ معرفی می‌کنند نیز در عداد آیات دالّ بر قاعده‌اند؛ بدین‌بیان که مقام نبوت و رسالت، دخلی در وجوب ابلاغ ندارد و همه علما در این مسئله با انبیا و رسل برابرند (ر.ک: مائده: ۹۹ / نحل: ۳۵ / نور: ۵۴ / عنکبوت: ۱۸ / یس: ۱۷-۱۸ / احزاب: ۳۹ / مریم: ۴۳-۴۷ / ممتحنه: ۴). همچنین است آیاتی که نصیحت را در کنار تبلیغ، یکی از صفات پسندیده رسولان برمی‌شمرند (ر.ک: اعراف: ۶۲، ۶۸، ۷۹ و ۹۳ / هود: ۳۴).

۳-۳. قاعده اعانه بر طاعت

این قاعده بیان می‌کند که یاری‌رساندن به دیگران در انجام طاعات خود، طاعت محسوب می‌شود؛ بنابراین اگر شخصی قصد انجام کار پسندیده‌ای داشته باشد، هرکس به وی یاری کند یا مقدمات کار را فراهم سازد، وی نیز مستحق ثواب خواهد بود (ر.ک: مراغی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۶۴). از این تقریر مشخص می‌شود که مفاد قاعده، محبوبیت و مطلوبیت اعانه است، نه وجوب آن؛ هرچند در برخی موارد همچون اعانه مظلوم در دادخواهی از ظالم، به درجه وجوب می‌رسد. در نتیجه باید گفت این مطلوبیت گاهی از نوع وجوبی است و گاهی از نوع ندبی که از قراین مشخص می‌شود.

۳-۳-۱. آیه مورد استناد

هیچ‌یک از کتاب‌های مورد تحقیق به این قاعده اشاره نکرده‌اند و فقط مراغی به این قاعده پرداخته، آیه ذیل را مستند خویش قرار داده است: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (مائده: ۲ / ر.ک: مراغی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۶۴).

۳-۳-۲. آیات جدید قابل استناد

گذشته از آیه پیشین، می‌توان به این آیات شریفه نیز استناد نمود:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَ نَصَرُوا
 أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يهاجَرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلِيَّتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ

بِهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (انفال: ۷۲).

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (انفال: ۷۴).

تمجید خدای متعال از یاری‌رساندن به مسلمانان دیگر و امر به آن، نشان قطعی از مطلوبیت و حتی وجوب اعانه بر طاعات دارد.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (شوری: ۳۸).

در استدلال به آیه مذکور می‌توان گفت مشورت‌دادن به مسلمانان دیگر یکی از مصادیق آشکار اعانه بر طاعت است و با تنقیح مناط می‌توان آن را به دیگر مصادیق اعانه بر طاعت سرایت داد.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ (قصص: ۱۵).

قَالُوا يَاذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا قَالَ مَا مَكْنَىٰ فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (كهف: ۹۴-۹۵).

وجه استدلال به دو آیه مذکور آن است که آیه سوره قصص نشان از تعهد حضرت موسی علیه السلام به یاری شیعیان خود دارد؛ گرچه مسئله در نهایت باعث مشکل حضرت شد، ولی ظاهر آیه نشان می‌دهد که نفس عمل یاری‌رسانی مطلوب شارع است. آیه سوره كهف نیز با لسان مدح از عمل ذوالقرنین نسبت به یاری مظلومان در مواجهه با ستمکاران دارد. نظر به اینکه هردو شخصیت، ممدوح و اسوه‌اند، می‌توان مطلوبیت یاری‌رسانی به غیر را در امور خیر استفاده کرد که همان مفاد قاعده اعانه بر طاعت است.

۳-۳-۳. جامع‌نگری

شاید بتوان باتوجه به آیات متعدد دال بر مطلوبیت احسان (ر.ک: بقره: ۵۸ و ۱۹۵/

آل عمران: ۱۳۴ و ۱۴۸/ نساء: ۳۶)، بر قاعده استدلال کرد؛ با این توجیه که یاری‌رساندن به دیگران در انجام طاعت، یکی از مصادیق آشکار احسان به‌شمار می‌رود و هنگامی که مطلوبیت احسان ثابت شده باشد، مطلوبیت اعانه بر طاعت نیز ثابت خواهد شد. وقتی این آیات در کنار آیاتی قرار می‌گیرد که از همکاری و تعاون میان مؤمنان به نیکی و ضرورت یاد می‌کند - از جمله آیات پیش‌گفته - دلیل محکمی برای قاعده اعانه بر طاعت شکل می‌گیرد.

۳-۴. قاعده عدالت

گرچه این قاعده یکی از مسلم‌ترین اصول اسلام است و هر مسلمانی بدان اعتراف دارد، ولی با کمال تعجب شاهدیم که این اصل اساسی تحت عنوان قاعده در کتب قواعد فقهی مطرح نشده است و فقط برخی متفکران همچون شهید مطهری بدان اشاره کرده‌اند (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۱۶، ص ۴۳۰-۴۳۵).

مفاد این اصل در کتب قواعد فقهی به عنوان «قاعده فقهی» تبیین نشده است، ولی می‌توان گفت طبق این قاعده لازم است هرکس هر حقی را که به موجب خلقت یا تلاش خویش به دست آورده است، به وی اعطا شود. این حق می‌تواند در تمامی امور عبادی، معاملی، فردی و اجتماعی مطرح باشد و نقطه مقابل ظلم است. برای روشن شدن مسئله باید واژه عدالت و قسط که در آیات قرآن کریم به کار رفته است، واکاوی شود.

«عدالت» معنایی ملازم با مساوات و برابری دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۵۱). گفته می‌شود عدالت، صفتی است که مراعات آن به احتراز از هر چیزی منجر می‌شود که عرفاً خلاف مروّت می‌باشد؛ بنابراین لغزش‌های کوچک، ناقض عدالت نیست، بلکه خطاهای بزرگ یا مکرر سبب زایل شدن صفت عدالت می‌گردد (فیومی، [بی تا]، ج ۲، ص ۳۹۷).

برخی از این آیات بر لزوم قسط دلالت دارند که معنایی مشابه عدالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۸۵) و به‌گفته بعضی نیز معنای عدل است (ابن منظور،

۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۳۷۸). از ظاهر کلام برخی مفسران، این تشابه استفاده می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۰۰/ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۳۱۵). قسط، تعین خارجی اجرای عدالت است (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۲۵۸)؛ براین اساس می‌توان گفت قسط تلاش برای تحقق عدالت در خارج است. البته شاید بتوان در کنار قاعده عدالت، قاعده قسط را نیز به‌طور مستقل مطرح کرد.

درباره قاعده عدالت و چه‌بسا قاعده قسط، نه تنها ظرفیت فقهی قرآن کریم مورد توجه نبوده، بلکه اصل درج قاعده در کنار قواعد فقهی دیگر نیز غفلت شده است. این واقعیت، ظرفیت بالقوه قرآن کریم را نشان می‌دهد که با تأمل در آیات قرآن، نه تنها می‌توان مدارک فقهی قواعد را افزایش داد، بلکه می‌توان قواعد فقهی جدیدی تأسیس کرد.

در نگاهی جامع، با مرور اجمالی در قرآن کریم درمی‌یابیم که صدها آیه مستقیم یا غیرمستقیم بر این قاعده تأکید دارند. علامه مصطفوی درباره عدالت می‌نویسد: «موضوع عدالت از اهم موضوعات و مسائل در مراحل شریعت و طریقت و حقیقت است. تمام اعمال حُسن و خلق‌های مطلوب و رأی‌های صائب به آن برمی‌گردد» (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۸، ص ۶۸).

وی در ادامه به نمونه‌هایی از وجود عدالت در مقام‌های گوناگون اشاره می‌کند:

در مقام بعثت و رسالت: «وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» (شوری: ۱۵).

در امر هدایت: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰).

در مقام قضاوت: «وَإِذَا حَكُمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء: ۵۸).

در مقام تقوی: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (مائده: ۸).

در مقام سخن: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى» (انعام: ۱۵۲).

در شأن زنان: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» (نساء: ۳).

در لزوم اخلاص: «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا» (نساء: ۱۳۵).

در مقام معاملات: «وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ» (بقره: ۲۸۲).

در مقام شهادت: «أَتَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ» (مائده: ۱۰۶).

در مقام حل اختلاف: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا» (حجرات: ۹).

ایشان در پایان می‌نویسد:

در هر صورت عدل همان حقی است که نه زیاده دارد و نه نقصان و همان مطلوبی است که در هر مورد و هر مقام و هر منزلی مورد انتظار است (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۸، ص ۵۸-۵۹).

در ادامه به چند نمونه از دهها نمونه باقی مانده در مورد قاعده عدالت اشاره می‌کنیم: عدالت در برخورد با دشمنان: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده: ۸).

عدالت در قضاوت: «وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مائده: ۴۲). عدالت وظيفه الهی است: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» (اعراف: ۲۹). عدالت در تجارت: «وَ يَأْقَوْمٌ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (هود: ۸۵).

عدالت مایه برتری افراد: «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كُلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْمَانًا يَوْجَهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (نحل: ۷۶).

از این آیات و آیات عدیده مشابه و همچنین آیات بسیاری که بر ممنوعیت ظلم دلالت دارد (ر.ک: بقره: ۶۱، ۶۵ و ۱۷۳ / نساء: ۱۴ / مائده: ۸ / انعام: ۱۴۵ / اعراف: ۷۷ / نحل: ۱۱۵ / مجادله: ۴)، به خوبی می‌توان دریافت که عدالت از اساسی‌ترین ارکان نظام شرع به شمار می‌رود و مذاق شارع هرگز با اعمالی که منافی عدالت باشند، سازگاری ندارد؛ بنابراین بر همه مسلمانان لازم است در تمامی رفتارهای فردی و اجتماعی خود اعم از عبادات و معاملات، این خواست شارع را در نظر داشته باشند.

۳-۵. قاعده لزوم

از این قاعده به «إصالة اللزوم» و «الأصل فی العقود اللزوم» نیز تعبیر می‌شود (ر.ک: مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲ ص ۳۵ / سیوری، ۱۴۰۳، ص ۳۵۱). قاعده لزوم بیان می‌کند که اصل

در همه عقود، لزوم وفای به مفاد آن و ترتب آثار است و طرفین حق نقض آن را ندارند، مگر در مواردی که دلیل بر عدول از این اصل داشته باشیم؛ مانند خیارات (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۹۶/ سیوری، ۱۴۰۳، ص ۳۵۱). برخی فقها تصریح می‌کنند که این قاعده به عقود محدود نیست و شامل تمامی معاملات اعم از عقد و ایقاع می‌شود (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲ ص ۳۵).

گفتنی است در لسان فقها، قاعده دیگری با عنوان «المؤمنون عند شروطهم» مطرح است (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۲۵۴) که مفادی تقریباً مشابه همین قاعده دارد؛ با این تفاوت که قاعده لزوم، بیشتر به وفای به اصل عقد و قاعده المؤمنون، بیشتر به وفای به شروط ضمن عقد یا شروط ابتدایی نظر دارد. فقها در مورد این قاعده به قرآن کریم، سنت، استصحاب و بنای عقلا تمسک کرده‌اند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۳۱۷-۳۳۲). همچنین به سه آیه تمسک شده است که در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

۱-۵-۳. آیات مورد استناد

فقها برای اثبات قاعده به این آیات شریفه استناد نموده‌اند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مائده: ۱/ ر.ک: محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۲).
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (نساء: ۲۹/ ر.ک: بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۵ ص ۲۱۴-۲۱۶).

أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا (بقره: ۲۷۵/ ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۳۲۳).

۲-۵-۳. آیات جدید قابل استناد

گذشته از آیات فوق، می‌توان به این آیات نیز تمسک نمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف: ۲-۳).

وجه استدلال اینکه آیه مذکور مخالفت عمل با قول را مورد نکوهش شدید قرار می‌دهد که یکی از آشکارترین مصداق آن عدم التزام عملی به مفاد قراردادهای و

تعهدات است. به نظر می‌رسد این آیه نسبت به آیات مورد استناد فقها دلالت روشن‌تری بر قاعده لزوم داشته باشد.

هَلْ أَنْبُكُمُ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ... وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَر أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (شعراء: ۲۲۱-۲۲۷).

آیه نشان می‌دهد که مطابقت عمل با قول، از صفات مؤمنان و عدم آن از صفات فریب‌خوردگان شیطان است. همانند آیه پیشین می‌توان گفت از روشن‌ترین مصادیق مخالفت قول با عمل، عدم التزام به مفاد تعهدات و عقود است.

وَإِن نَّكُنُوهُمْ أَيمَانُهُمْ مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوهُ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (توبه: ۱۲).

توبیخ مشرکان به دلیل نقض سوگند و تعهدات و جواز کارزار با چنین افرادی، نشان از مبعوضیت آن نزد شارع دارد و می‌توان از آن با الغای خصوصیت مورد، ضرورت التزام به همه تعهدات را برداشت کرد.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكُنَّا (نحل: ۹۲).

وجه استدلال به آیه مذکور این است که این مثل نشان می‌دهد اگر انسان چیزی را به دست آورد یا پیمانی بست که نفع وی در آن است، نباید آن را نقض کند؛ چه آنکه نقض آن به ضرر خود انسان خواهد بود و مورد نهی شارع است؛ بنابراین می‌توان از آیه لزوم حفظ پیمان‌هایی را که از نظر شارع به نفع انسان است، برداشت کرد.

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (اسراء: ۳۴).

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (مؤمنون: ۸).

الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (معارج: ۳۲).

وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا (بقره: ۱۷۷).

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (آل عمران: ۷۶).

الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (انفال: ۵۶).

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتْهُم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يَظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ

عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (توبه: ۴).

مجموعه آیات مذکور به روشنی از وجوب التزام به تعهدات و عدم جواز نقض

آن سخن می‌گوید. دلالت این آیات بیشتر از آیاتی است که برای قاعده مورد استناد قرار گرفته است.

۳-۵-۳. جامع‌نگری

گرچه هیچ‌یک از آیات پیش‌گفته دلالت مستقیمی بر قاعده وفای به عهد ندارند، ولی از کنار یکدیگر قرار دادن آنها و دیگر آیات مشابه، می‌توان کشف کرد که نقض عهد یکی از منفورترین اعمال نزد شارع مقدس است و مذاق شارع فقط با وفای به عهد سازگاری دارد. با این وصف اگر بگوییم استدلال استقرایی کامل‌ترین دلیل قرآنی برای قاعده وفای به عهد است، ادعای گزافی نکرده‌ایم.

۳-۶. قاعده نفی سبیل

گفته می‌شود به مقتضای این قاعده، هر عقد و پیمان یا هر معامله، ایقاع و قراردادی اگر به سبب طبع اولی‌اش سبب علو، عزت و شرف کافر بر مسلم شود، منفی است و اعتبار حقوقی ندارد؛ بنابراین مفاد این قاعده بر دیگر ادله اولیه، حکومت دارد (بجنوردی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۵۸/ بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، صص ۱۸۸ و ۱۹۳). مستند فقها در اثبات این قاعده آیه ۱۴۱ سوره نساء است که عنوان قاعده نیز برگرفته از آن می‌باشد. گذشته از آیه، روایاتی نیز در این باره مطرح شده است. همچنین در اثبات این قاعده به ادله تعظیم شعائر و شرافت و عزت اسلام و مسلمانان نیز تمسک شده است (فاضل، [بی‌تا]، ص ۲۳۳ به بعد/ مازندرانی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۳۹ به بعد/ مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۹۳-۲۹۴/ شیرازی، [بی‌تا]، ص ۶۳) که برخی از آن به قاعده تناسب حکم و موضوع (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۹۲) و برخی به دلیل عقل یاد کرده‌اند (شیرازی، [بی‌تا]، ص ۶۳).

۳-۶-۱. آیه مورد استناد

فقها برای اثبات قاعده به یک آیه تمسک کرده‌اند:

لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (نساء: ۱۴۱/ ر.ک: فاضل، [بی‌تا]، ص ۲۳۴/ بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۸۸/ شیرازی، [بی‌تا]، ص ۶۰-۶۲).

۲-۶-۳. جامع‌نگری

همان‌گونه که در بیان مدارک قاعده گذشت، یکی از ادله اثبات این قاعده، ادله وجوب تعظیم شعائر و حفظ عزت و شرافت اسلام و مسلمانان است. به مقتضای این مبانی، هر رابطه‌ای که اهانت و ذلت مسلمانان را به دنبال داشته باشد، مورد نهی شارع بوده، منجز نخواهد شد و این همان مفاد قاعده نفی سبیل است (ر.ک: فاضل، [بی‌تا]، ص ۲۴۳ / مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۹۴، با تصرف). به گفته برخی این دلیل بهترین دلیل برای قاعده نفی سبیل به‌شمار می‌آید (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۹۲ / ر.ک: منافقون: ۸ / انفال: ۷ / حج: ۳۰-۳۲ / مائده: ۲ و ۵۴ / نساء: ۱۳۸-۱۳۹).

۲-۷-۳. قاعده احسان

مفاده قاعده احسان، منع کامل تعقیب قضایی از فرد محسن است (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۵)؛ بدین ترتیب هرگاه کسی به‌انگیزه خدمت و نیکوکاری به دیگران سبب ورود خسارت به آنان شود، اقدامش مسئولیت‌آور نخواهد بود (محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۹۵). گفته می‌شود این قاعده بر قاعده اتلاف (کُلُّ مَتَلَفٍ ضَامِنٌ) است و آن را تخصیص می‌زند (بجنوردی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۷).

فقها در اثبات این قاعده به قرآن کریم، سنت، عقل، اجماع و بنای عقلا تمسک کرده‌اند (فاضل، [بی‌تا]، ص ۲۸۱ به بعد / محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۹۵ / بجنوردی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۱ به بعد)؛ همچنین به یک آیه نیز تمسک شده است.

۱-۷-۳. آیه مورد استناد

فقها برای اثبات قاعده به این آیه شریفه استناد نموده‌اند:
 مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ (توبه: ۹۱ / ر.ک: بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۰-۱۱ / همو، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۱-۳۴ / محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۹۶-۲۹۷).

۲-۷-۳. آیه جدید قابل استناد

گذشته از آیه فوق، به این آیه شریفه نیز می‌توان تمسک نمود:
 هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (رحمن: ۶۰).

در مورد وجه استدلال آیه باید گفت این آیه شریفه به صراحت بیان می‌دارد که تنها نحوه برخورد جایز با فرد نیکوکار، رفتاری نیکو می‌باشد؛ حتی اگر نیکوکاری فرد، ناخواسته به ضرر رساندن به دیگران منجر شود. این همان مفاد قاعده احسان است.

۳-۷-۳. جامع‌نگری

افزون بر دو آیه مذکور، می‌توان به استقرای آیاتی که در مورد محسنین وارد شده است استدلال کرد؛ به این تقریب که با مروری بر آیات درمی‌یابیم شارع مقدس، مقام بسیار والایی برای محسنین قرار می‌دهد و از عمل آنان بسیار تمجید می‌کند. در مواضع متعدد تصریح می‌کند که خداوند محبّ محسنین است (بقره: ۱۹۵ / آل‌عمران: ۱۳۴ و ۱۴۸ / مائده: ۱۳ و ۹۳). در جایی محسن مخلص را بهترین دین‌دار (نساء: ۱۲۵) و چنگ‌زده به ریسمان محکم الهی معرفی می‌کند (لقمان: ۲۲). از نظر قرآن کریم، احسان سبب رهایی از عذاب (زمر: ۵۸) و محسنین بهره‌مند از آرامش در قیامت‌اند (بقره: ۱۱۲). مطابق آیات قرآن، خداوند همراه و یاور محسنین است (نحل: ۱۲۸ / عنکبوت: ۶۹) و احسان سبب محو گناهان (زمر: ۳۴-۳۵)، جلب رحمت و درنهایت رستگاری و هدایت محسنین می‌شود (اعراف: ۵۶ / لقمان: ۵-۳) و در یک کلام، سعادت دنیا و آخرت قرین محسنین خواهد بود (آل‌عمران: ۱۴۸ / یونس: ۲۶).

گذشته از این، قرآن کریم بسیاری از پیامبران همچون اسحاق، یعقوب، نوح، داود، سلیمان، موسی، هارون، یوسف، ابراهیم و الیاسین (انعام: ۸۴ / یوسف: ۲۲ / صافات: ۱۰۵ و ۱۳۰) و به‌طور کلی همه متقین را (مرسلات: ۴۱-۴۴) با صفت محسنین یاد کرده، همین صفت را زمینه‌ساز پاداش آنها معرفی می‌کند.

گفتنی است گرچه احسان در برخی موارد به معنای خاصی وارد شده است یا مفاد آن مطابقت کاملی با قاعده احسان ندارد، ولی نباید فراموش کرد که عبرت به عموم لفظ است و استفاده مکرر از این تعبیر عام، هرگز بی‌دلیل نبوده، نشان می‌دهد خداوند متعال چتر حمایتی ویژه‌ای بر سر این افراد قرار داده است.

براین اساس شاید بتوان با نگاه جامع به آیات قرآن کریم گفت تعلّی به محسنین و بلکه مطلق اسائه به آنان، با مذاق شارع سازگار نیست. چگونه می‌شود یک عمل در

عین اینکه محبوب خداست، سبب رهایی از عذاب قیامت می‌شود، خداوند همراه و یاور فاعل آن بوده و... درعین حال باعث عقوبت، ضمان و بازخواست باشد. هنگامی که این آیات در کنار دو آیه پیش گفته، به خصوص آیه نفی سبیل از محسنین قرار گیرد، هرگونه شک و ابهامی درباره قاعده احسان را زایل می‌کند.

۳-۸. قاعده صحت

قاعده صحت که به آن «إصالة الصحة» نیز اطلاق می‌گردد، به معنای حمل فعل غیر بر وجه صحیح و ترتب آثار آن است (ر.ک: مشکینی، ۱۴۱۶، ص ۵۳). برخی از آن با عنوان «حمل فعل المسلم علی الصحة» یاد می‌کنند (ر.ک: قزوینی، ۱۴۱۹، ص ۲۳۷) که می‌رساند این قاعده فقط مختص به فعل مسلمانان است، ولی این اختصاص مورد مناقشه است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۱۳). بعضی نیز معتقدند قاعده صحت علاوه بر حمل بر صحت، مفاد دیگری دارد که همان حمل بر مباح می‌باشد؛ یعنی هرگاه شک کنیم فعل صادرشده از شخص، حرام بوده یا حلال، طبق این قاعده باید آن را بر وجه حلال حمل کرد (ایروانی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۷۰۵).

دلیل اصلی این قاعده را بنای عقلا دانسته‌اند (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۸۷). برخی اجماع (ر.ک: نائینی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۶۵۴-۶۵۵) و برخی سیره قطعی مسلمانان متصل به زمان معصوم^{علیه السلام} را دلیل تام قاعده می‌دانند (خویی، ۱۴۱۷، ص ۳۲۴)؛ گرچه به بعضی روایات نیز اشاره شده است (خویی، ۱۴۱۷، ص ۳۲۳-۳۲۴) مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷). در این باره چند آیه مورد استناد واقع شده است که به تفصیل خواهد آمد.

۳-۸-۱. آیات مورد استناد

فقها برای اثبات قاعده فوق، به این آیات شریفه استناد نموده اند:

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (بقره: ۸۳ / ر.ک: شیرازی، [بی تا]، ص ۱۵۳-۱۵۴ / روحانی، ۱۳۳۸، ص ۲۳۷).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا (حجرات: ۱۲) ر.ک: انصاری دزفولی، [بی تا]، ج ۲، ص ۷۱۷/ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۱۶).

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود (مائده: ۱) ر.ک: انصاری دزفولی، [بی تا]، ج ۲، ص ۷۱۷).
یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منکم (نساء: ۲۹) ر.ک: انصاری دزفولی، [بی تا]، ج ۲، ص ۷۱۷/ خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۲۳/ فشارکی، ۱۳۳۸، ص ۲۳۸).

۲-۳-۸. آیات جدید قابل استناد

گذشته از آیات فوق، می توان به این آیات شریفه نیز تمسک نمود:

أوفوا بالعهد إن العهد كان مسئولاً (اسرا: ۳۴).

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (مؤمنون: ۸).

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (معارج: ۳۲).

وجه استدلال: آیات مذکور مفادی مشابه آیه وفای به عقود (مائده: ۱) دارند که فقها از آن برای اثبات قاعده استفاده کرده اند. این آیات به نحو مطلق بر لزوم متعهدبودن بر مفاد همه تعهدات دلالت دارند. وفای به عهد بدان معناست که انسان به آثار تعهدات (همچون انتقال مالکیت، برائت ذمه و...) ملتزم باشد.

وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ (انعام: ۱۵۲).

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا (نحل: ۹۱).

وجه استدلال: دلالت به این دو آیه منوط به تفسیر «عهدالله» به «ما أوجبه الله على العباد» است. همان گونه که از کلام برخی مفسران برمی آید (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۹۴)، در صورت پذیرش این وجه، دلالت آیه مانند آیات قبلی است.

گرچه این آیات دلالت جامعی بر مفاد قاعده صحت ندارند، ولی بخشی از مفاد قاعده را که همان التزام به آثار تعهدات باشد، اثبات می کنند و همین مقدار از دلالت، کافی است که آن را در عداد ادله ذکر کرد. ضمن آنکه اشکال عدم جامعیت، نسبت به آیات مورد استناد فقها نیز وارد است.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تحسبوه شراً لكم بل هو خير لكم لكل امرئ منهم ما

اَكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱﴾ لَوْ لَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا اِفْكٌ مُّبِينٌ (نور: ۱۱-۱۲).

وجه استدلال: گرچه مصداق آیه در مورد مسئله پاکدامنی است، ولی به طور قطع می توان از آیه، ممنوعیت هرگونه تهمت را برداشت کرد. یکی از مصادیق تهمت، حمل فعل غیر بر وجه فاسد است که می توان گفت مورد نکوهش خداوند قرار گرفته است. لازمه این نکوهش، لزوم حمل فعل مسلم بر صحت می باشد که همان مفاد قاعده صحت است.

۳-۸-۳. جامع نگری

از مجموع آیات پیش گفته، به ضمیمه تمامی آیاتی که بر لزوم وفای به عهد دلالت دارند - که نمونه های آن را ذیل همان قاعده ذکر کردیم - می توان در اثبات قاعده صحت استفاده کرد.

در این مورد همان اشکال عدم جامعیت مطرح است و همان پاسخ نیز در اینجا وارد می شود. پاسخ آن بود که دلالت بر جزء مدعا، برای قرار گرفتن یک دلیل در شمار ادله قاعده کافی است؛ زیرا این دلیل، دست کم بخشی از مفاد قاعده را اثبات می کند و از آنجا که نسبت بخشی از مصادیق قاعده به تمامی مصادیق آن، عام و خاص استقلالی است، عدم جامعیت دلیل، آن را از اعتبار ساقط نمی کند.

۳-۹. قاعده تقیه

در تعریف تقیه گفته شده است:

اظهار موافقت با غیر در سخن یا عمل یا در ترک عمل واجب، برای جلوگیری از آسیب احتمالی که از جانب غیر بر انسان یا وابستگان وی وارد می شود؛ هر چند که آن سخن یا عمل یا ترک عمل در حقیقت مخالف حق باشد (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۴۹-۵۰).

ادله قاعده عبارت است از اجماع، آیات، روایات متواتره و دلیل عقلی (قضای وجدان

سلیم) (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۸۹/ مازندرانی، [بی تا]، ج ۲، ص ۹۱).

۱-۹-۳. آیات مورد استناد

فقه‌ها برای اثبات قاعده به این آیات شریفه استدلال نموده اند:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (آل عمران: ۲۸ / ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۱ صص ۳۹۰ و ۳۹۲ / مازندرانی، [بی تا]، ج ۲ ص ۹۲).

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ ... (غافر: ۲۸ / ر.ک: مازندرانی، [بی تا]، ص ۹۳ / مکارم شیرازی، ج ۱ صص ۳۹۵-۳۹۶).

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (نحل: ۱۰۶ / ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، صص ۳۹۳-۳۹۴).

۲-۹-۳. آیات جدید قابل استناد

گذشته از آیات فوق الذکر، برای اثبات قاعده، می توان به این آیات نیز استدلال نمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (مائده: ۱۰۵).

وجه دلالت: آیه راه و رسم زندگی در میان مخالفان را می آموزد که به گفته برخی مفسران، یکی از مصادیق آن تقیه است (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۳۹۲).

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَأَبْرَاهِيمَ ... فَظَنَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَمِيعٌ (صافات ۸۳-۸۹).

وجه دلالت: طبق روایات، این آیه اشاره به رفتار تقیه آمیز حضرت ابراهیم علیه السلام دارد (ر.ک: عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۴۰۶) و به دلیل ممتاز و اسوه بودن حضرت ابراهیم علیه السلام، می تواند الگویی برای دیگران باشد.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مَوْذَنٌ أُيْتَهَا الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ... فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (يوسف: ۷۰-۷۶).

وجه دلالت: روایات ذیل آیه، تقیه ای بودن این رفتار را تأیید می کنند؛ مانند روایتی که کلینی در الکافی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «التَّقِيَةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ، قُلْتُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَيْ

وَاللَّهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَقَدْ قَالَ يُوسُفُ: أَيُّهَا الْعِبرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۱۷/ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۴۳) و مانند آیه سابق می‌تواند به‌عنوان الگو برای دیگران قلمداد شود.

... فَأَتَوْا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفْ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا (کهف: ۱۹-۲۰).

وجه دلالت: این آیه نیز همانند آیات پیشین به رفتار تقیه‌آمیز اصحاب کهف اشاره می‌کند و می‌تواند الگویی برای دیگران باشد.

۳-۹-۳. جامع‌نگری در آیات تطبیق‌شده بر تقیه

با گذری بر روایات باب درمی‌یابیم که ائمه علیهم‌السلام، برخی مفاهیم آیات را بر تقیه تطبیق داده‌اند؛ از این رو برخی فقها این آیات را نیز در عداد آیات دال بر تقیه قرار داده‌اند (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۱۰۲-۱۰۳)؛ از جمله: نفی القای نفس به هلاکت (بقره: ۱۹۵/ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۴۱۲)، دفع سیئات به وسیله رفتارهای نیک (مؤمنون: ۹۶/ صافات: ۳۴/ رعد: ۲۲/ قصص: ۵۴/ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۵۱-۵۵۲/ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۷۹۱)، سدی که ذوالقرنین در برابر کفار ساخت (کهف: ۹۴-۹۷/ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۲، ص ۲۰۷) و تقوایی که به تقیه تطبیق شده است (حجرات: ۱۳/ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۱۱۶). از همه این آیات و برداشتی که اهل بیت علیهم‌السلام از آنها داشته‌اند، می‌توان نتیجه گرفت شارع کاملاً راضی و حتی مایل است مؤمنان در محیط‌های مخالف، از رفتارهای تنش‌زا که سبب ورود آسیب‌های جدی به ایشان می‌شود، بپرهیزند.

نتیجه

مطابق پژوهشی که در مورد نه قاعده انجام شد، مشخص شد کتب قواعد فقهی و دیگر کتب مربوطه فقط هجده آیه را به‌عنوان مستند این قواعد معرفی کرده‌اند؛ یعنی برای هر قاعده، دو آیه. این آمار از تجمیع آیات مورد استناد در چندین کتاب

فقهی به دست آمده است و نشان می‌دهد همین ظرفیت مشخص نیز مورد توجه فقها نبوده است و این تجمیع، مدارک قواعد مذکور را افزایش می‌دهد. ممکن است کسی بگوید علت عدم ذکر برخی آیات به وسیله بعضی فقها، عدم اعتقاد به وجه دلالتی آن بوده است، ولی بعید به نظر می‌رسد این احتمال در مورد تمامی آیات مغفول مانده جاری باشد.

افزون بر این آمار، ۳۴ آیه دیگر نیز ذکر شد که دلالتی مشابه دلالت آیات مذکور دارد؛ به عبارت دیگر در پژوهش حاضر، بیش از شش آیه به ازای هر قاعده شناسایی شد؛ یعنی سه برابر میزانی که تاکنون استفاده شده است. تمامی این موارد گذشته از نگاه جامع است که صدها آیه را به عنوان مستند و زیربنای قواعد سامان می‌دهد و دلالت آن چه بسا محکم‌تر از دلالت مستندات معمول قواعد باشد. این نتایج نشان می‌دهد نظر کسانی که معتقدند بخش قابل توجهی از ظرفیت فقهی قرآن کریم همچنان به صورت بالقوه باقی مانده است، مقرون به صحت می‌باشد و می‌توان با تفحص بیشتر، مدارک قرآنی احکام فقهی را دست‌کم در محدوده قواعد فقهی افزایش داد.

منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس؛ معجم مقائیس اللغة؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ چ ۳، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳. اصفهانی (شیخ الشریعه)، فتح الله؛ قاعده لاضرر؛ تحقیق یحیی ابوطالبی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۴. انصاری دزفولی (شیخ اعظم)، مرتضی؛ رسائل فقهیه؛ قم: کنگره بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۴ق.
۵. —؛ فرائد الأصول؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، [بی تا].
۶. ایروانی، باقر؛ دروس تمهیدیه فی تفسیر آیات الأحکام؛ [بی جا]: دارالفقه، ۱۴۲۳ق.
۷. بجنوردی، سید حسن؛ القواعد الفقهیه؛ قم: نشر الهادی، ۱۴۱۹ق.
۸. بجنوردی، سید محمد؛ قواعد فقهیه؛ چ ۳، تهران: مؤسسه عروج، ۱۴۰۱ق.
۹. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۱۰. جصاص، احمد بن علی؛ أحکام القرآن؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۱. حسینی شیرازی، سید محمد؛ الفقه - القواعد الفقهیه؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۱۲. حسینی قمی (روحانی)، سید محمد؛ منتقى الأصول؛ قم: امیر، ۱۴۱۳ق.
۱۳. حسینی یزدی فیروزآبادی، سید مرتضی؛ عنایة الأصول فی شرح کفایة الأصول؛ چ ۴، قم، کتابفروشی فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق.
۱۴. حکیم، سید محمد تقی؛ الأصول العامه؛ [بی جا]: المجمع الجهانی لأهل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۸ق.

۱۵. حیدری، کمال؛ شرح الحلقة الثالثة للشهيد السعيد آية الله العظمى السيد محمد باقر صدر؛ قم: دار فراق، [بی تا].
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم؛ مصباح الأصول؛ تقرير سيد محمد سرور واعظ؛ ج ۵، قم: داوری، ۱۴۱۷ق.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۱۸. راوندی، قطب الدین سعید بن هبه الله؛ فقه القرآن فی شرح آیات الأحكام؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۱۹. زرکشی، محمد بن عبدالله؛ البرهان فی علوم القرآن؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
۲۰. سانو، قطب مصطفی؛ معجم مصطلحات أصول الفقه؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۳ق.
۲۱. سائیس، محمد علی؛ تفسیر آیات الأحكام؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۲۲. سیفی مازندرانی، علی اکبر؛ مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهية الأساسية؛ قم: [بی نا]، [بی تا].
۲۳. سیوری حلی، مقداد بن عبدالله؛ نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الإمامیه؛ قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
۲۴. صادقی فدکی، سید جعفر؛ «بررسی و نقد پنج دیدگاه مطرح درباره تعداد آیات الأحكام قرآن کریم»، پژوهش های فقهی؛ ش ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص ۶۶۳۵.
۲۵. طباطبایی فشارکی، سید محمد؛ درر الأصول؛ قم: مهر، ۱۳۳۸ق.
۲۶. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر (علوم) القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الأحكام؛ ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.

۲۹. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی؛ تمهید القواعد الأصولیه والعربیة لتفريع قواعد الأحكام الشرعية؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۳۰. عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه؛ نورالثقین؛ تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ج ۴، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۳۱. فاضل مقداد، جمال الدین؛ کنزالعرفان فی فقه القرآن؛ تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۳۲. فاضل موحدی لنکرانی، محمد؛ القواعد الفقهية؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۳۳. فاکر میبدی، محمد؛ بازپژوهی آیات فقهی قرآن؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
۳۴. فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی؛ قم: دارالرضی، [بی تا].
۳۵. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۳۶. قزوینی، سیدعلی؛ رسالة فی قاعدة حمل المسلم علی الصحة؛ تحقیق سیدعلی علوی موسوی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۳۷. کلینی، محمد؛ الأصول من الکافی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵.
۳۸. مامقانی، ملاعبدالله بن محمد؛ حاشیة علی رسالة لا ضرر؛ قم: مجمع الذخائر الإسلامی، ۱۳۵۰ق.
۳۹. مجلسی اصفهانی، محمدباقر؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۴۰. محقق داماد، سیدمصطفی؛ قواعد فقه؛ ج ۱۲، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۴۱. مراغی، سید میرفتاح بن علی؛ العناوین الفقهية؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۴۲. مرکز فرهنگ و معارف قرآن؛ دائرة المعارف قرآن کریم؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۴۳. مشکینی، میرزاعلی؛ اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها؛ ج ۶، قم: الهادی، ۱۴۱۶ق.

۴۴. مصطفوی، سیدمحمد کاظم؛ مائة قاعدة فقهیه؛ ج ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۱ق.
۴۵. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: مرکز الکتاب، ۱۴۳۰ق.
۴۶. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ تهران: صدرا، ۱۳۷۲.
۴۷. معرفت، حامد و عبدالکریم بهجت پور؛ «توسعه پذیري ظرفیت فقهی قرآن»، قرآن، فقه و حقوق اسلامی؛ ش ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۳۸۷.
۴۸. معرفت، حامد؛ بررسی آیات الأحکام از حیث تعداد و ظرفیت دلالی در محدوده قواعد فقهی (رساله سطح ۳)؛ قم، ۱۳۹۱.
۴۹. معرفت، محمد هادی؛ تفسیر و مفسران؛ ج ۲، قم: تمهید، ۱۳۸۵.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ القواعد الفقهیه؛ ج ۳، قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۱۱ق.
۵۱. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی؛ موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام؛ زیر نظر سید محمود هاشمی شاهروی؛ قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۵۲. نائینی، محمد حسین؛ فوائد الأصول؛ تحقیق میزرا محمد حسین غروی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۵۳. نقی پور فرد، ولی الله؛ «نگاهی به فقه سنتی و فقه قرآن محور جامع نگر»، پژوهش دینی؛ ش ۱۲، زمستان ۱۳۸۴، ص ۳۷۶-۳۵۳.

